

حکایتی بسیار زیبا از کلیله و دمنه

۱۸ مرداد ۱۳۹۳ ساعت ۰:۲۲

دو کبوتر در همان لانه قبلی ماندند تا این که تابستان فرا رسید و لانه آنها خشک تر شد و زندگی خوشی را در مزرعه سپری کردند . آنها هر چقدر برنج و گندم می خواستند می خوردند و مقداری از آن را نیز برای زمستان در انبار ذخیره می کردند . یک روز ، متوجه شدند که انبارشان از گندم و برنج پر شده است . با خوشحالی به یکدیگر گفتند : " حالا یک انبار پر از غذا داریم . بنابراین ، این زمستان هم زنده خواهیم ماند

دو کبوتر بودند در گوشه مزرعه ای با خوشحالی زندگی می کردند . در فصل بهار ، وقتی که باران زیاد می بارید ، کبوتر ماده به همسرش گفت : " این لانه خیلی مرطوب است . اینجا دیگر جای خوبی برای زندگی کردن نیست . " کبوتر جواب داد : " به زودی تابستان از راه می رسد و هوا گرمتر خواهد شد . علاوه براین ، ساختن این چنین لانه ای که هم بزرگ باشد و هم انبار داشته باشد ، خیلی مشکل است . "

بنابراین دو کبوتر در همان لانه قبلی ماندند تا این که تابستان فرا رسید و لانه آنها خشک تر شد و زندگی خوشی را در مزرعه سپری کردند . آنها هر چقدر برنج و گندم می خواستند می خوردند و مقداری از آن را نیز برای زمستان در انبار ذخیره می کردند . یک روز ، متوجه شدند که انبارشان از گندم و برنج پر شده است . با خوشحالی به یکدیگر گفتند : " حالا یک انبار پر از غذا داریم . بنابراین ، این زمستان هم زنده خواهیم ماند . "

آنها در انبار را بستند و دیگر سری به آن نزدند تا این که تابستان به پایان رسید و دیگر در مزرعه دانه به ندرت پیدا می شد . پرنده ماده که نمی توانست تا دور دست پرواز کند ، در خانه استراحت می کرد و کبوتر نر برای او غذا تهیه می کرد . در فصل پاییز وقتی که بارندگی آغاز شد و کبوترها نمی توانستند برای خوردن غذا به مزرعه بروند ، یاد انبار آذوقه شان افتادند . دانه های انبار بر اثر گرمای زیاد تابستان ، حجمشان کمتر از حجم اولیه شان شده بود و کمتر به نظر می رسید . کبوتر نر با عصبانیت به پیش جفت خود بازگشت و فریاد زد : " عجب بی فکر و شکمو هستی ! ما این دانه ها را برای زمستان ذخیره کرده بودیم ، ولی تو نصف انبار را ظرف همان چند روز که در خانه ماندی ، خورده ای ؟ مگر زمستان و سرما و یخبندان را فراموش کردی ؟ " کبوتر ماده با عصبانیت پاسخ داد :

" من دانه ها را نخوردم و نمی دانم که چرا نصف انبار خالی شده ؟ "

کبوتر ماده که از دیدن مقدار کم دانه های انبار ، متعجب شده بود ، با اصرار گفت : " قسم می خورم که از همان روزی که این دانه ها را ذخیره کردیم ، به آنها نگاه نکردم . آخر چطور می توانستم آنها را بخورم ؟ من در حیرتم چرا این قدر دانه های انبار کم شده است . این قدر عصبانی نباش و مرا سرزنش نکن . بهتر است که صبور باشی و دانه های باقی مانده را بخوریم . شاید کف انبار فرو رفته باشد یا شاید موش ها انبار را پیدا کرده اند و مقداری از آنها را خورده اند . شاید هم شخص دیگری دانه های ما را دزدیده است . در هر صورت تو نباید عجولانه قضاوت کنی . اگر آرام باشی و صبر کنی ، حقیقت روشن می شود . "

کبوتر نر با عصبانیت گفت : " کافی است ! من به حرف های تو گوش نمی دهم و لازم نیست مرا نصیحت کنی . من مطمئن هستم که هیچکس غیر از تو به اینجا نیامده است . اگر هم کسی آمده ، تو خوب می دانی که آن چه کسی بوده است . "

اگر تو دانه ها را نخوردی باید راستش را بگویی . من نمی توانم منتظر بمانم و این اجازه را به تو نمی دهم که هر کاری دلت می خواهد بکنی . خلاصه ، اگر چیزی می دانی و قصد داری که بعد بگویی بهتر است همین الان بگویی . " کبوتر ماده که چیزی درباره کم شدن دانه ها نمی دانست ، شروع به گریه و زاری کرد و گفت : " من به دانه ها دست نزدم و نمی دانم که چه بلایی بر سر آنها آمده است " و به کبوتر نر گفت که صبر کن تا علت کم شدن دانه ها معلوم شود . اما کبوتر نر متقاعد نشد ، بلکه ناراحت تر شد و جفت خود را از خانه بیرون انداخت .

کبوتر ماده گفت : " تو نباید به این سرعت درباره من قضاوت کنی و به من تهمت ناروا بزنی . به زودی از کرده خود پشیمان خواهی شد . ولی باید بگویم که آن وقت خیلی دیر است و بلافاصله به طرف بیابان پرواز کرد و پس از مدتی گرفتار دام صیاد شد . "

کبوتر نر ، تنها در لانه به زندگی خود ادامه داد . او از این که اجازه نداد جفتش او را فریب دهد ، خیلی خوشحال بود . چند روز بعد هوا دوباره بارانی و مرطوب شد . دانه های انبار ، دوباره چاق تر و پرحجم تر شدند و انبار دوباره به اندازه اولش پر شد . کبوتر عجول با دیدن این موضوع ، فهمید که قضاوتش درباره جفتش اشتباه بوده و از کرده خود خیلی پشیمان شد ، ولی دیگر برای توبه کردن خیلی دیر شده بود و او به خاطر قضاوت نادرستش تا آخر عمر با ناراحتی زندگی کرد .

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۸۷۱/حکایت-کلیله-زینا-بسیار-حکایت>